

# دکتر تلویزیون‌ها

## معرفی رشته

## تعمیر سیستم‌های صوتی و تصویری

تهمینہ حدادی / اعظم لاریجانی

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آن‌ها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی‌شان متفاوت است. صبح‌ها و شب‌های آن‌ها شبیه ما نیست. تصمیمات آن‌ها هم شبیه ما نیست. آن‌ها هدف‌های بلند بالایی داشته و دارند. ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی آن‌که ما بدانیم آن‌ها در عین شباهت با ما، آدم‌های متفاوتی هستند؛ خیلی متفاوت.

متفاوت‌های این شماره: ساناز دارابی و شکوفه احمدی

بیایم، می‌خواستم معماری و نقشه‌کشی بخوانم. اما وقتی روز ثبت‌نام با سرپرست این رشته آشنا شدم، نظرم عوض شد. به این رشته آمدم و دل‌بسته‌اش شدم. ● شکوفه شنبه تا پنج‌شنبه می‌رود سرکار؛ از ۸ صبح تا ۷ بعدازظهر. در بخش مونتاژ و برد یک شرکت کار می‌کند. می‌گوید روز اول کار مثل همه می‌ترسیدم، اما حالا که شش ماه گذشته از عهده هر کاری برمی‌آیم. آخر تصور کنید من باید هر روز دو هزار عدد برد را می‌رساندم و اگر مدارس در آن‌ها اشتباه بود، کار من سخت می‌شد.

● ماجرای ساناز فرق دارد. او نفر اول مسابقات کشوری علمی - کاربردی در رشته خودش شده و حالا امسال بدون کنکور به دانشگاه رفته است. او می‌گوید: «من اگر توی این مسابقه رتبه اول تا سوم را به‌دست می‌آوردم، می‌توانستم بروم دانشگاه. ما در دو مرحله رقابت کردیم. مرحله اول تئوری بود و مرحله اصلی که عملی بود، ۲۰ تیر ۱۳۹۰ برگزار شد. ۴۰۰ نفر از کل کشور در قزوین جمع شدیم و در

● تصور کنید که یک دختر ۱۷ ساله دیپلمه، استخدام شده باشد و تازه ماهی ۵۰۰ هزار تومان هم حقوق بگیرد. البته که باورش سخت است! اما سخت‌تر این است که حدس بزنید او چه رشته‌ای خوانده است! کامپیوتر؟ حسابداری؟ برق؟ نه، نه، نه! به دور و برتان نگاه کنید، به تلویزیون ربط پیدا می‌کند. بازیگری و مجریگری و این‌طور کارها هم نیست. خیلی ساده است رشته او «تعمیر سیستم‌های صوتی تصویری» است.

● ساناز و شکوفه هر دو ۱۷ ساله‌اند. اولی امسال دانشجو شده و دومی هم که گفتیم به تازگی وارد بازار کار شده است! هر دو آن‌ها در مدرسه در رشته «تعمیر سیستم‌های صوتی تصویری» درس خوانده‌اند. درس‌های عجیب و غریبی مثل عیب‌یابی تلویزیون، دریافت و پردازش، تقویت صوت و تصویر، و سیستم‌های انحراف افقی و عمودی.

ساناز: من از اول عاشق رشته الکترونیک بودم. وقتی به این مدرسه آمدم، با ذوق و شوق در آن ثبت‌نام کردم. اما بعد با چیز عجیبی روبه‌رو شدم. تصور من از این رشته با واقعیت یکی نبود. گمان می‌کردم قرار است فیزیک بخوانم، اما بعد دیدم باید کار عملی انجام بدهم.

شکوفه: من نمی‌خواستم به این رشته



می‌گوید: «قسمت تغذیه تلویزیون، ولتاژگیری و عیب‌یابی مدارها را.» اما ساناز می‌گوید: «من همه جای تلویزیون را دوست دارم»، و البته دوست دارد همه تلویزیون‌ها سالم باشند.

● ساناز و شکوفه، در سال دوم دبیرستان تعمیر تلویزیون را یاد گرفته‌اند، و سال سوم هم متمرکز شده‌اند روی تلویزیون. حالا ساناز دارد رشته الکترونیک را ادامه می‌دهد و می‌گوید: «درس خواندن خیلی خوب است.» شکوفه هم کوچک‌ترین کارمند اداره‌شان است، ضمن این‌که اغلب همکارانش آقا هستند.

می‌پرسم: «حالا کدام درس را دوست داشتید؟»

شکوفه می‌گوید: «درس‌های تخصصی را دوست داشتیم؛ درس‌هایی که عملی بودند.

سال دوم مجبور بودیم کلی فرمول فیزیک یاد بگیریم که برایم جالب نبودند.»

اما ساناز می‌گوید: «من قانون کار را دوست نداشتم!»

از بقیه هم کلاسی‌هاشان می‌پرسم. می‌گویند که متأسفانه خیلی از آن‌ها بدون علاقه وارد این رشته شده‌اند.

می‌پرسم: «مدام به تلویزیون فکر می‌کنید؟» هر دوشان سر تکان می‌دهند که بله.

ساناز می‌گوید: «می‌دانید، وقتی تلویزیون را تعمیر می‌کنید مثل این است که یک دکتر هستید؛ دکتری که بیمار را مداوا می‌کند.» بعد ابزاری را که در دست دارد روی زمین می‌گذارد و تلویزیونی را بغل می‌کند.

● ساناز و شکوفه دکتر هستند؛ دکتر تلویزیون‌ها. آن‌ها ناخودآگاه در یک مسیر متفاوت قرار گرفته‌اند. شبیه من و تو هستند، اما هدف‌هاشان فرق داشته و دارد.

می‌گویند: «دوست داریم یک شرکت برای خودمان داشته باشیم؛ شرکتی که در آن تلویزیون‌ها تعمیر شوند.»

و بعد به تلویزیون‌ها فکر می‌کنند؛ به تلویزیون‌های کوچک و بزرگ، صفحه تخت و غیرتخت، رنگی و غیررنگی، و دوست دارند همه آن‌ها سالم باشند!

رشته‌های فنی رقابت کردیم. من قبل از مسابقه به چند شرکت بزرگ صوتی تصویری سر زدم و در هر کدام تحقیقاتی کردم تا عیب‌های متفاوت تلویزیون را شناسایی کنم و اصلاً استرس نداشتم. اما روز مسابقه، وقتی دیدم که از ۱۰ نفر شرکت‌کننده رشته ما ۸ نفر پسر هستند، کمی مضطرب شدم.»

- فکر می‌کردی آن‌ها بهترند؟

● حُب رشته ما برای دخترها جدید است و این کارها را معمولاً پسرها انجام می‌دهند و تجربه‌شان بیشتر است.

- حُب بعد چه شد؟

● ما باید عیب‌های سه تلویزیون را شناسایی و رفع می‌کردیم. دو تا از تلویزیون‌ها لامپ تصویری بودند و یکی هم LCD ۴۲ اینچ بود. بعد از پایان مسابقه می‌دانستم خوب از پس کار برآمده‌ام، اما از داورها پرسیدم

و آن‌ها چیزی نگفتند.

فردای آن روز اختتامیه

برگزار شد. نفر سوم را

خواندند، من نبودم. نفر

دوم را هم خواندند، اما من

نبودم. ناخودآگاه، اشکم

سرازیر شد. تنها به این فکر

می‌کردم که زحمات همه

(از جمله خانم کشانی

معلم مدرسه‌مان) را بر

باد داده‌ام. اما ناگهان

گفتند نفر اول! ساناز... بعد همه چیز تغییر کرد.

● شکوفه در حال کار است. می‌گوید: «می‌دانید، آن اوایل که این رشته را انتخاب کردم خیلی‌ها مسخره‌ام می‌کردند که مثلاً این هم شد رشته!»

یا می‌گفتند فکر می‌کنی بتوانی کارهای مردانه انجام بدهی؟ و چون به من برمی‌خورد، سعی کردم خیلی جدی رشته‌ام را دنبال

کنم.»

می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم دل و روده تلویزیون را بیرون بریزم و دوباره سرهمش کنم!»

بعد بلند می‌شود و جلوی ما مشغول همین کار می‌شود.

می‌گویم: «حالا کدام قسمت تلویزیون را دوست داری؟»

